

برونرفت حکمت متعالیه از چالش تبیین فلسفی احیای موتی

معصومه سالک^۱

چکیده

از دیدگاه حکمت متعالیه، تناسخ به معنای انتقال روح به بدن دیگر، محال است. از طرفی، به نظر می‌رسد در احیای موتی نوعی انتقال روح به بدن مادی مطرح باشد. این احتمال در ابدانی که قبلاً متلاشی شده و استخوان‌های آنها نیز پوسیده است، با قوت بیشتری مطرح است؛ زیرا بدن بازسازی شده در حیات دوباره این افراد، متفاوت از بدن حیات قبلی آنهاست و با تعلق گرفتن روح به این ابدان، ظاهراً تعریف خاص ملاصدرا از تناسخ، مصداق خارجی می‌یابد. این امر در فضای حکمت متعالیه که مؤکداً بر ابطال تناسخ پافشاری می‌شود، موقعیت مطلوبی ندارد؛ به خصوص که ملاصدرا برای ابطال تناسخ از مبانی فلسفی و علم‌النفسی خود بهره می‌برد و با تبیین خاص خود از رابطه نفس و بدن، راه را بر امکان تناسخ می‌بندد. در صورتی که تناسخ با تعریف یادشده حتی در یک مورد مصداق عینی یابد، مبانی حکمت متعالیه در بحث تناسخ با چالش جدی مواجه می‌شود. تحقیق حاضر با این پیش‌فرض که شخصیتی مانند ملاصدرا به اشکال اطلاق تناسخ بر احیای موتی توجه داشته است، می‌کوشد با طرح احتمالات مختلف، تبیینی منطبق با دیدگاه صدرایی از فرایند یادشده ارائه دهد. حیث فاعلی نفس و مشارکت نفس در جمع‌آوری و ایجاد اجزای بدن می‌تواند به عنوان یکی از راهکارهای بحث احیای موتی مطرح باشد؛ این تبیین با برخی مبانی و دیدگاه‌های ملاصدرا، به‌ویژه اصالت وجود، وحدت جمعی نفس و نقش ایجاد نفوس در بحث معاد جسمانی پشتیبانی می‌شود.

واژگان کلیدی: احیای موتی، زنده شدن مردگان، ملاصدرا، رجعت، تناسخ.

مقدمه

آموزه تناسخ به معنای بازگشت روح به بدن دیگر پس از مرگ، که از آن به «تناسخ مطلق» تعبیر می‌شود، در عقیده ملل و اقوام بسیاری مطرح بوده، گستره آن تا زمان حاضر بر اندیشه و اعتقاد برخی ملل سایه افکنده است. متفکران و حکیمان مسلمان نیز اغلب با رد تناسخ و اقامه استدلال‌های عقلی، در ابطال آن کوشیده‌اند. ملاصدرا با ارائه تعریف عام از تناسخ و توسعه آن به هرگونه تعلق دوباره روح به بدن دیگر، از مبانی فلسفی خود برای ابطال تناسخ بهره می‌برد. اصول و مبانی حکمت متعالیه و به‌خصوص علم‌النفس صدرایی به نحوی است که عملاً راه را بر امکان تناسخ می‌بندد. حال آنکه در نگاه اولیه برخی وقایع و امور مسلم دینی، نظیر معاد جسمانی، زنده شدن مردگان در دنیا و رجعت در دایره تناسخ قرار می‌گیرند که لزوم بررسی و تحلیل جوانب مختلف موضوع را می‌طلبد. البته بررسی نسبت تناسخ با هر یک از مباحث پیش‌گفته، نیازمند بررسی جداگانه بوده، لزوماً طرح بحث در هر سه موضوع به یک شکل نخواهد بود. به عبارت دیگر، حکمت متعالیه در خصوص امکان تطبیق تناسخ بر معاد جسمانی، رجعت و احیای موتی، پاسخی واحد و تبیینی مشترک ندارد؛ زیرا هر یک از مباحث فوق با ویژگی‌های خاص خود از دیگری متمایز می‌شود و مباحث خاص خود را می‌طلبد. لذا اطلاق تناسخ بر هر یک از آنها در مقالات جداگانه بررسی می‌شود.

تحقیق حاضر در ادامه بررسی‌های پیش‌گفته، به تحلیل امکان اطلاق تناسخ بر «احیای موتی» یا به عبارت دیگر «زنده شدن مردگان» در نشئه دنیایی می‌پردازد. لازم به یادآوری است که بحث رجعت و احیای موتی نزد پیروان حکمت متعالیه نیز مطرح بوده است. برخی از این متفکران مانند حکیم مؤسس مدرس زنوزی (زنوزی، بی‌تا، ص ۹۰)، علامه

رفیعی قزوینی (رفیعی قزوینی، ۱۳۶۸، ص ۱۷) و علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ ۱۴۱۹ق، ص ۲۴۲) در خصوص رابطه نفس مفارقت یافته از بدن در جریان مرگ با تبیینی متفاوت از دیدگاه صدرایی، به نوعی به تداوم ارتباط نفس با بدن و اجزای مادی برجای مانده آن معتقد بوده، به مدد همین علقه میان نفس و بدن از ورود اشکال تناسخ به فرایند زنده شدن مردگان و رجعت ممانعت به عمل می آورند؛ تبیینی که البته در فضای رابطه نفس و بدن صدرایی جایگاهی ندارد.

مفهوم شناسی و تعاریف

تناسخ در لغت و اصطلاح

نسخ به معنای زایل کردن چیزی و گذاشتن چیزی دیگر به جای آن است؛ مانند خورشید که پس از سایه بیاید یا پیری که از پس جوانی می آید و آن را نسخ می کند. تناسخ ازمنه و قرون نیز از همین ریشه اخذ شده، به معنای پی در پی گذاشتن زمان هاست. همچنین تناسخ را به معنای مردن ورثه یکی پس از دیگری بی آنکه میراث تقسیم شود به کار برده اند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۲۰۱؛ راغب اصفهانی، بی تا، ص ۴۹۰؛ طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۴۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۶۱).

در اصطلاح، تناسخ را به این معنا که نفس، نظر به علاقه و عشقی که بین جسم و روح وجود دارد، از بدنی، بدون فاصله زمانی، وارد بدن دیگر شود به کار برده اند. این عقیده بین هندی ها و دیگر ملت های قدیم شایع بوده، مضمون آن این است که روح مرده وارد بدن موجودی برتر یا پست تر از آن می شود تا در ازای رفتار صاحبش که اکنون فوت کرده است، عذاب بیند یا نعمت یابد. معنای این سخن آن است که یک نفس می تواند وارد بدن های متعدد، چه بدن انسان، چه حیوان و چه گیاه شود (بستانی، ۱۳۷۰، ص ۶۷؛ صانعی دره بیدی، ۱۳۶۶، ص ۲۵۸). افزون بر اصطلاح تناسخ از لغت «تقمص» در این معنا استفاده می شود. تقمص در لغت به معنای پیراهن پوشیدن و اصطلاحاً به معنای تقلید از دیگری و به هیئت و رفتار دیگران ظاهر شدن است و در اصطلاح عبارت است از «انتقال روح از جسدی به جسد دیگر» (بستانی، ۱۳۷۰، ص ۶۷). این تعریف از تناسخ، در واقع همان تناسخ مطلق یا گردش ارواح برخی اقوام و ادیان است.

در خصوص تناسخ، دو اصطلاح متفاوت مطرح است که چندان نمی توان قدر جامعی

بین آنها قائل شد. اصطلاح اول، تناسخ ملکوتی است به معنای ظهور ملکات نفس به صورت مناسب آن در حاق نفس و شکل گرفتن روح انسان در مرتبه مثالی به تناسب نیات و اعمالی که انجام می‌دهد و اصطلاح دوم، تناسخ ملکی به معنای انتقال نفس از بدن به بدن دیگر است (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰، ص ۸۱۱؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۴).

رجعت

رجعت از نظر لغوی مصدر مره از ماده «رجع» و به معنای یک بار بازگشت است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۱۴) و در اصطلاح، رجعت، زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است (حرعاملی، ۱۳۶۲، ص ۲۱).^۱ رجعت یا حشر اصغر یکی از اعتقادات شیعه دوازده‌امامی شمرده می‌شود و بر اساس آن، برخی انسان‌هایی که از دنیا رفته‌اند و از نظر ایمان یا کفر در حد و درجه بالایی قرار دارند، در زمان ظهور امام زمان ع دوباره در همین دنیا و قبل از قیامت به زندگانی بازمی‌گردند. این تجدید حیات بر اساس متون معتبر کلامی و روایی، از جمله مواردی است که درباره آن اجماع وجود دارد (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۸).

احیای موتی

زنده شدن مردگان در دار دنیا، از جمله معجزاتی است که اغلب به واسطه برخی انبیا (حضرت عیسی علیه و علی نبینا السلام) یا به درخواست برخی از آنها رخ داده است؛ البته رجعت نیز به نوعی از مصادیق احیای موتی تلقی می‌شود. لاهیجی در خصوص احیای موتی می‌نویسد:

و از اعظم معجزات فعلیه، احیای موتی است و آن تواند بود که به تصرف در ماده بدن میت باشد دفعتاً به نوعی که قابل تعلق روح شود، و تواند بود که به تصرف در متخیله و حس مشترک حاضران باشد، به نحوی که نفس ناطقه مفارقه متمثل شود و مشاهد گردد (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۳۸۱).

۱. «اعلم ان الرجعة هنا هي الحياة بعد الموت قبل القيمة، وهو الذي يتبادر من معناها، و صرح به العلماء هنا كما يأتي، و يفهم من مواقع استعمالها و وقع التصريح به في أحاديثها، كما تطلع عليه فيما بعد، و قد صرح بذلك أيضا علماء.»

دیدگاه صدرالمتألهین در خصوص تناسخ

ملاصدرا در آثار متعدد خود و به ویژه جلد نهم اسفار به صورت مبسوط به بحث تناسخ پرداخته، تصویری از رابطه نفس و بدن ترسیم می‌کند که عملاً راه را بر ورود تناسخ می‌بندد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۳). ملاصدرا این مطلب را برهانی عام بر ابطال همه اقسام تناسخ می‌داند. البته وی تحول یافتن نفس را از نشئه طبیعی دنیوی به نشئه اخروی به حسب ملکات و حالات و مصور شدن به صورت اخروی حیوانی را می‌پذیرد و از آن به «تناسخ ملکوتی» تعبیر می‌کند (همان، ج ۹، ص ۴).

او در آثار و تألیفاتش به تناسب بحث، تعاریف متعددی از تناسخ ارائه می‌دهد که عام‌ترین آن عبارت است از «التناسخ انتقال النفس من بدن عنصری أو طبیعی الی بدن اخر منفصل عن الاول؛ تناسخ انتقال نفس از بدن عنصری یا طبیعی به بدن دیگری است که از بدن اول منفصل و جداست» (همان، ج ۹، ص ۴).

ملاصدرا با تأکید بر استحاله این تناسخ تصریح می‌کند: خواه انتقال به صورت نزولی باشد؛ یعنی انتقال به بدن انسان دیگر (نسخ) یا انتقال به بدن حیوان (مسخ) یا انتقال به نبات (فسخ) و یا انتقال به جماد (رسخ) و خواه انتقال به صورت صعودی، یعنی برعکس آنچه گفته شد باشد، این انتقال محال است؛ هرچند انتقال به جرم فلکی صورت گیرد (همانجا).

این تعریف تناسخ از نظر ملاصدرا نشان می‌دهد دایره تناسخ محال از نگاه وی چیزی بیشتر از تناسخ مطلق است. همچنین می‌توان اصطلاح اول را به عنوان معنای عام تناسخ محال از نظر ملاصدرا تلقی نمود؛ تلقی‌ای که با برهان ملاصدرا بر ابطال آن به عنوان برهان عام بر ابطال همه گونه تناسخ تأیید می‌شود (همانجا).

نسبت رجعت و احیای موتی

با توجه به اینکه در رجعت نیز بازگشت برخی اموات به دنیا و حیات دوباره مطرح است، به نظر می‌رسد باید به رجعت به عنوان یکی از مصادیق احیای موتی ذیل همین بحث پرداخته شود. اما باید دانست بنا به تمایزات و وجوهی که در ادامه ارائه می‌گردد، بهتر است این دو مبحث و بررسی نسبت آن با تناسخ به صورت جداگانه پیگیری شود:

- در تحقیق حاضر قرار است نسبت رجعت و احیای موتی از دیدگاه ملاصدرا

بررسی گردد؛ حال آنکه صدرالمتألهین برخلاف برخی مصادیق احیای موتی، مستقیماً به

بحث رجعت و تبیین فلسفی چگونگی تحقق آن نپرداخته است. از این رو، بهتر است این دو مبحث تفکیک گردد و دیدگاه صدرایی در قبال آنها واکاوی شود.

- در متون دینی، احیای موتی به عنوان وقایعی که قبلاً رخ داده است، حاوی گزارش‌های دقیق‌تری از چگونگی تحقق آنهاست تا رجعت به عنوان امری که در آینده رخ می‌دهد.

- احتمالاتی که در خصوص احیای موتی مطرح است می‌تواند در خصوص رجعت نیز به عنوان یکی از مصادیق زنده شدن مردگان در دنیا مطرح باشد. لذا می‌توان پس از تحلیل وقایع تحقق‌یافته احیای موتی، دایره احتمالات چگونگی فرایند رجعت را توسعه داد و از موضع‌گیری‌های ملاصدرا در قبال برخی مصادیق احیای موتی، در جهت بازسازی دیدگاه وی در تبیین چگونگی رجعت بهره برد.

با توجه به موارد فوق در ادامه به تحلیل و بررسی احیای موتی و نسبت آن با تناسخ از دیدگاه ملاصدرا می‌پردازیم.

چگونگی زنده شدن مردگان در نشئه دنیا (احیای موتی)

زنده شدن مردگان در آیات و روایات

بحث زنده شدن برخی مردگان در موارد متعدد رخ داده که در قرآن کریم نیز به آنها اشاره شده است:

- احیای گروهی از بنی‌اسرائیل که درخواست رؤیت خدای سبحان را داشتند: (وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (بقره (۲)، ۵۵-۵۶)؛ و چون گفتید: ای موسی! تو را باور نکنیم تا خدا را آشکار ببینیم. در نتیجه، صاعقه شما را بگرفت درحالی‌که خود تماشا می‌کردید. آن‌گاه شما را از پس مرگتان زنده کردیم؛ شاید سپاس بدارید.

- احیای تعداد زیادی از قوم بنی‌اسرائیل که از بیم مرگ از دیار خود گریختند و در منطقه‌ای از دنیا رفتند و سپس به فرمان الهی دوباره زنده شدند: (أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ) (بقره (۲)، ۲۴۳)؛ آیا ندانستی آنهايي را که از ترس مرگ

۱. در خصوص علت و کیفیت موت ایشان میان مفسران اختلاف وجود دارد.

از دیار خود بیرون رفتند و هزاران تن بودند، خدا بدیشان گفت بمیرید آن گاه زنده‌شان کرد. خدا با مردم، صاحب فضل و کرم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند.

- احیای مقتول بنی اسرائیل به وسیله بقره حضرت موسی 7: (وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) (بقره (۲)، ۷۲-۷۳)؛ و چون کسی را کشته بودید و درباره او کشمکش می‌کردید و خدا آنچه را نهان می‌داشتید، آشکار کرد. گفتیم پاره‌ای از گاو را به کشته بزنید. خدا مردگان را چنین زنده می‌کند و نشانه‌های قدرت خویش به شما می‌نمایاند؛ شاید تعقل کنید.

- احیای عزیر نبی 7 پس از صد سال: (أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (بقره (۲)، ۲۵۹)؛ یا مثل آن مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت از سکنه خالی بود. از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می‌کند؟ پس خدا او را صد سال بمیرانید، آن گاه زنده‌اش کرد و پرسید چه مدتی مکث کردی؟ گفت: یک روز یا قسمتی از یک روز. خداوند فرمود: (نه) بلکه صد سال مکث کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به درازگوش خویش بنگر. (ما از این کارها منظورها داریم؛ یکی این است که) تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم. استخوان‌ها را بنگر که چگونه آنان را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم. همین که بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز تواناست.

- احیای مردگان با اعجاز حضرت مسیح 7: (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ وَالِدَيْكَ إِذْ آيَدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ إِذْ تُخَلِّقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَ تَبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَ إِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ) (مائده (۵)، ۱۱۰)؛ به

یاد آور روزی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: یاد کن نعمتی را که بر تو و مادرت ارزانی داشتم زمانی که من تو را به روح القدس تأیید کردم و توانستی در گهواره و نیز در بزرگی با مردم تکلم کنی، و زمانی که کتاب و حکمت، و تورات و انجیل تعلیمت دادم، زمانی که مجسمه‌ای از گل به صورت مرغی می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به اذن من طیر می‌شد و به پرواز درمی‌آمد، و کور مادرزاد و بیمار به مرض برص را به اذن من شفا می‌دادی و مردگان را به اذن من زنده و از گور بیرون می‌کردی، به یاد آور روزگاری را که من تو را از شر بنی اسرائیل حفظ کردم؛ همان بنی اسرائیلی که وقتی بر ایشان معجزه و بینه می‌آوردی، کفارشان می‌گفتند این نیست مگر سحری آشکار.

– زنده شدن پرندگان در جریان درخواست حضرت ابراهیم 7: (وَ إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى و لَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِنَّكَ تُمِ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ ياتَيْنَكَ سَعِيًا وَاَعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (بقره ۲)، (۲۶۰)؛ به یادآور زمانی را که ابراهیم گفت: ای پروردگار من، به من بنمای که مردگان را چگونه زنده می‌سازی. گفت: آیا هنوز ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: آری، ولی می‌خواهم دلم آرام یابد. گفت: چهار پرنده بگیر و گوشت آنها را به هم بیامیز و هر جزئی از آنها را بر کوهی بنه؛ پس آنها را فراخوان. شتابان نزد تو می‌آیند و بدان که خدا پیروزمند و حکیم است.

احتمالات مطرح در چگونگی احیای موتی

آنچه در بحث احیای موتی جای بحث و بررسی دارد، پاسخ به پرسش‌های زیر است:
– آیا در جریان زنده شدن مردگان و موارد وقوع یافته، شخص بازگشته به دار دنیا با کالبد مادی و عنصری و بدن مادی حیات یافته است یا طبق تعریف لاهیجی، احتمالات دیگری نیز مطرح است؟

– آیا همین کالبد مادی و عنصری که در جریان مرگ و گذر زمان پوسیده است، بازگشته و اجزای پراکنده به قدرت الهی در کنار هم قرار گرفته است یا اجزای مادی دیگر؟

– آیا ابتدا به اذن الهی کالبد و بدن مادی جمع و ترمیم شده و سپس روح به بدن از پیش آماده‌شده تعلق گرفته است؟

– آیا در جریان احیای اموات، نفس به قدرت الهی به بدن ترمیم‌شده تعلق گرفته یا

خودِ نفس نیز در جریان ترمیم بدن، نقش داشته و خداوند به واسطه همین نفس به عنوان فاعل مباشر، اجزای پراکنده را کنار هم قرار داده و حیات بخشیده است؟

- تعریف تناسخ ملکی صدراپی - به معنای تعلق نفس به بدن دیگر پس از مفارقت از

آن - بر کدام یک از احتمالات مطرح شده فوق صدق می‌کند؟

- آیا می‌توان گفت در جریان احیای موتی اساساً بدن مادیِ عنصری نقشی نداشته و

پای بدن مثالی به حیات مجدد دنیوی باز شده است؟

- آیا می‌توان گفت در جریان احیای موتی اساساً بدن مادیِ عنصری نقشی نداشته و

در واقع نوعی تصرف در متخلیه و حس مشترک حاضران رخ داده است طوری که نفس

ناطقه متمثل و قابل مشاهده شود؟

اگر در کیفیت احیای موتی دو احتمال اخیر مطرح باشد، بحث تطبیق آن بر تناسخ

ملکی منتفی خواهد بود. اما لزومی ندارد در بحث احیای موتی به وحدت چگونگی

بازگشت افراد به دار دنیا قائل باشیم و کاملاً منطقی است اگر ادعا کنیم با اقسام متفاوت

از بازگشت افراد به زندگی دنیوی مواجه هستیم. از این رو، اگر حتی یک مورد احیای

موتی وجود داشته باشد که در آن حقیقتاً بدن مادی مطرح باشد، می‌توان بحث تحقیق

حاضر را در آن پیگیری نمود.

جایگاه نفس و بدن در جریان زنده شدن مردگان

همان طور که در ابتدای بحث اشاره گردید، خداوند در قرآن کریم از موارد متعدد

بازگشت اموات به زندگی دنیا و چگونگی احیای ایشان سخن گفته است. در این میان

شاید برخی موارد زنده شدن اموات، ظهور روشنی در حضور بدنی مادی و عنصری

نداشته باشد، اما مواردی مطرح هستند که عبارات کلام وحی در آنها ظهور روشنی در

خصوص نقش داشتن بدن مادی (با شرایط مشابه دیگر ابدان) دارند و برای بحث فعلی

مفیدند:

- جریان زنده شدن حضرت عزیر نبی 7 که زنده شد و حمار ایشان که در مقابل

دیدگان وی زنده گردید.

- قومی که از ترس طاعون ترک دیار گفتند و سپس همگی به صیحه دو فرشته مرگ از

دنیا رفتند و در زمان حضرت حزقیل نبی 7 و با کیفیتی که در آیات و روایات ذکر شده

است، زنده شدند و سالیان زیادی زندگی نمودند و از ایشان نسل‌های بعدی باقی ماند.

- زنده شدن هفتاد نفر همراهان حضرت موسی 7 که با صیحه آسمانی از دنیا رفتند.
 - زنده شدن پرندگان کشته‌شده و قطعه‌قطعه‌شده به درخواست حضرت ابراهیم 7 به
 کیفیت که در قرآن و روایات ذکر شده است.
 البته در موارد پیش‌گفته، ابدانی که احیا شده‌اند، شرایط یکسانی نداشته‌اند:
 - ابدان پس از مفارقت روح، کاملاً سالم مانده و مجدداً نفس به آن تعلق گرفته است
 (همراهان حضرت موسی 7 که به صیحه آسمانی از دنیا رفتند).
 - همه اجزای بدن، موجود بوده، ولی با سایر اجزای بدن موجود دیگر درهم‌آمیخته
 شده است (زنده شدن پرندگان).

- اجزای بدن پوسیده شده و بخشی از استخوان‌ها نیز تبدیل به خاک شده‌اند و در
 جریان احیا، اجزا و گوشت جدید بر آنها رویانده می‌شود (احیای حمار حضرت عزیر
 نبی 7 و قومی که از طاعون گریختند و همگی مردند ...).

با توجه به احتمالات مطرح‌شده در پرسش‌های ابتدایی و نیز شقوق مختلف چگونگی
 احیای موتی می‌توان به امکان تطبیق تناسخ ملکی (تعریف عام ملاصدرا از تناسخ ملکی)
 بر موارد مختلف احیای موتی پرداخت. همان‌گونه که پیش‌تر نیز بیان شده بود، با قطع
 علاقه و رابطه کامل نفس از بدن و تحقق موت طبیعی و نیز تغییر بدن، بر مبنای استحاله
 تناسخ ملکی صدرایی، راه بازگشت مجدد نفس به بدن بسته شده و مبانی حکمت متعالیه،
 تعریف نفس و رابطه نفس و بدن و... تعلق دوباره نفس را به بدن برنمی‌تابد. حال آنکه
 برخی آیات ذکرشده و کیفیت احیای منقول در روایات، به نوعی حاکی از بازگشت
 نفوس به ابدان اموات است، اما ملاصدرا در بحث مفصلی که در نقد تبیین برخی
 متکلمان از معاد جسمانی دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۱۷۱)، هرگونه
 انتساب اجزای پراکنده میت را به شخص خاص نفی می‌کند.^۱

۱. «ثم أي تخصص و مناسبة بقي لأجزاء ترابية متفرقة من بين سائر الأجسام لبقاء ارتباط النفس بها و لو كان ارتباطا ضعيفا
 فإن كل علاقة و ارتباط بين شيئين دون سائر الأشياء أنما يتحقق بأن يكون كل منهما أنسب الأشياء إلى الآخر و نحن
 نرى كثيرا من المواد التي لها مزاج قريب من مزاج الحيوان و كيفية قريبة من كيفية يكون بها يستحق المادة لفيضان
 صورة حيوانية فهي أولى بتعلق النفس إليها من تلك الأجزاء الرمادية التي لم يبق لها استحقاق قبول صورة جمادية فضلا
 عن النباتية فضلا عن الحيوانية- فضلا عن الإنسانية فضلا عن الزيدية. كل من له أدنى إدراك إذا رجع إلى وجدانه يعلم
 يقينا أن لا التفات و لا اشتياق و لا استيناس للنفس بجسم من بين سائر الأجسام أو بأجزاء جسمية من بين سائر
 الأجزاء إلا بأن يكون له أو لها كيفية محسوسة ملاءمة أو هيئة مناسبة».

برای نمونه، در جریان احیای حمار عزیر نبی 7 و نیز احیای جمع کثیری که از مرگ گریختند و در دام مرگ افتادند و سپس به اذن الهی و در مقابل دیدگان حزقیل نبی 7 زنده شدند، هم در آیات و هم در روایات مربوط، به کیفیت احیا پرداخته شده و بازگشت نفوس به بدن‌ها مطرح است. در خصوص چگونگی موت و احیای ایشان از امام صادق 7 نقل شده است (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۴۴؛ ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ص ۴۲۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۷۵): «خدا گروهی را که از ترس طاعون از وطن‌هایشان گریخته بودند و تعدادشان به‌شماره نمی‌آمد، میراند تا اینکه استخوان‌هایشان پوسید و مفاصلشان از هم جدا شد و به خاک تبدیل شدند. پس خدای متعال، در زمانی که اراده فرمود توانایی‌اش را به آفریدگانش نشان دهد، پیامبری را که به او حزقیل می‌گفتند برانگیخت و او آن گروه را فراخواند. پس بدن‌های آنها جمع شد و ارواح‌شان به بدن‌هایشان بازگشت و همچون روزی که مرده بودند، ایستادند، به‌گونه‌ای که حتی یکی از تعداد آنها کم نشد. پس از آن، دیرزمانی در دنیا زیستند»^۱. همچنین در خصوص کیفیت احیای حمار حضرت عزیر 7 آیه شریفه در چگونگی جمع شدن استخوان و رویش گوشت بر استخوان‌ها تصریح دارد: (انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِرُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا)؛ استخوان‌ها را بنگر که چگونه آنان را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم. البته داستان حضرت عزیر 7 در احتجاج طبرسی نقل و این جریان به حضرت ارمیا نسبت داده شده است.

نکته قابل توجه در احتجاج کیفیت احیای حضرت ارمیاست که از قول امام صادق 7

۱. «...أَحْيَا اللَّهُ قَوْمًا خَرَجُوا عَنْ أوطَانِهِمْ هَارِبِينَ مِنَ الطَّاعُونِ لَا يُحْصَى عَدْدُهُمْ وَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ ذَهْرًا طَوِيلًا حَتَّى بَلَيْتَ عِظَامَهُمْ وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ وَصَارُوا تُرَابًا بَعَثَ اللَّهُ فِي وَقْتِ أَحَبِّ أَنْ يَرَى خَلْقَهُ قُدْرَتَهُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ حَزْقِيلُ فَدَعَاهُمْ فَاجْتَمَعَتْ أَبْدَانُهُمْ وَرَجَعَتْ فِيهَا أَرْوَاخُهُمْ وَقَامُوا كَهَيْئَةِ يَوْمٍ مَاتُوا لَا يَقْدُونَ مِنْ أَعْدَادِهِمْ رَجُلًا فَعَاشُوا بَعْدَ ذَلِكَ ذَهْرًا طَوِيلًا» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۴۴)؛ «... وَ لَقَدْ صَنَعَ حَزْقِيلُ النَّبِيُّ مِثْلَ مَا صَنَعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع فَأَحْيَا خَمْسَةَ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ بِسِتِّينَ سَنَةً» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ص ۴۲۲)؛ «... و عنه (امام صادق) 7 وَأَحْيَا اللَّهُ قَوْمًا خَرَجُوا عَنْ أوطَانِهِمْ هَارِبِينَ مِنَ الطَّاعُونِ لَا يُحْصَى عَدْدُهُمْ، فَأَمَاتَهُمُ اللَّهُ ذَهْرًا طَوِيلًا حَتَّى بَلَيْتَ عِظَامَهُمْ وَتَقَطَّعَتْ أَوْصَالُهُمْ وَصَارُوا تُرَابًا، فَبَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى فِي وَقْتِ أَحَبِّ أَنْ يَرَى خَلْقَهُ قُدْرَتَهُ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ: حَزْقِيلُ، فَدَعَاهُمْ فَاجْتَمَعَتْ أَبْدَانُهُمْ وَرَجَعَتْ فِيهَا أَرْوَاخُهُمْ، وَقَامُوا كَهَيْئَةِ يَوْمٍ مَاتُوا لَا يَقْدُونَ مِنْ أَعْدَادِهِمْ رَجُلًا، فَعَاشُوا بَعْدَ ذَلِكَ ذَهْرًا طَوِيلًا» (مجلسی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۰، ص ۱۷۵).

نقل شده است: «حضرت ارمیا بعد از مشاهده آن ویرانی گفت: خداوند چگونه بعد از مرگ این جماعت آنها را زنده خواهد کرد. پس خداوند وی را میراند تا صد سال و سپس او را زنده گردانید؛ درحالی که وی به اعضای خود می‌نگریست و می‌دید بعد از انقطاع و انفصام چگونه به یکدیگر اتصال می‌یافت و گوشت بر استخوان‌ها پوشیده می‌شد و مفاصل و رگ‌ها به هم متصل می‌گردید. وقتی جمیع اعضای او به صورت اولیه در آمد، برخاست و نشست و گفت: (قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (بقره (۲)، ۲۵۹ (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۴۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۰، ص ۱۷۵).

در این وقایع، قطعاً بدن عنصری مادی مطرح است و ظاهراً نفس پس از مرگ و قطع علاقه از بدن، مجدداً آهنگ بدنی می‌کند که بازسازی شده و متفاوت از بدن قبلی است و همین تصویر، پای تناسخ را به میان می‌آورد. اما تصویری که در روایت احتجاج و برخی روایات دیگر (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۶۴۰)^۱ از جریان احیا گزارش می‌شود، نشان می‌دهد ارمیای نبی، جمع شدن اجزای خود و پوشیده شدن گوشت را بر استخوان‌های خود به کیفیتی که بیان شد، می‌دیده است و این مطلب نشان‌دهنده حضور نفس و ادراک چگونگی احیا از سوی نفس در جریان زنده شدن است. لذا نمی‌توان گفت کالبد بدن به صورت مجزا جمع‌آوری و احیا شده و سپس روح به آن تعلق گرفته است تا تناسخ رخ دهد؛ بلکه احتمالاً این نفس است که به اذن الهی واسطه در جمع شدن و احیای بدن می‌شود؛ فرایندی شبیه به زاییده شدن جسم و بدن اخروی از نفس و به تبع نفس در تبیین ملاصدرا از معاد جسمانی؛ تبیینی از چگونگی احیا که در تفسیر علامه طباطبایی از زنده شدن مرغان کشته‌شده در جریان درخواست حضرت ابراهیم ۷ نیز به نحوی تأیید می‌شود.

تبیین فلسفی چگونگی زنده شدن مردگان از دیدگاه ملاصدرا و علامه طباطبایی

در خلال مباحث فوق به تناسب مطلب، در باب چگونگی احیای اموات با تحفظ بر مبانی حکمت متعالیه اشاراتی صورت گرفت. در خصوص تبیین فلسفی زنده شدن مردگان، دیدگاه علامه طباطبایی در خصوص زنده شدن اموات که ذیل آیه ماجرای پرنندگان و

۱. امین‌الاسلام طبرسی در تفسیرش از برخی راویان نقل می‌کند که اولین عضوی که جمع و ترمیم شد، چشمان ارمیای نبی بوده است که با آن جمع شدن سایر اعضا و جوارح را می‌دیده است.

حضرت ابراهیم 7 مطرح شده است، حایز اهمیت است: «خدای تعالی در پاسخ ابراهیم 7 به او دستور داد چهار عدد مرغ بگیرد، سپس هر چهار مرغ را بکشد و اجزای همه را در هم آمیزد، سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت کند و بر سر هر کوهی قسمتی از آن را بگذارد، تا به طور کلی تمیز و تشخیص آنها از میان برود و آن گاه یک یک را صدا بزند و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می شوند، درحالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می باشند». به عقیده علامه همه اینها تابع دعوت حضرت ابراهیم 7 و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس مرغان بوده است، نه اجساد آنها؛ چراکه جسدها تابع نفس ها بوده، بدن ها، فرع و تابع روح هستند، نه به عکس (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۷۶). علامه معتقد است:

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می کند یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن برمی گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می گیرد و آن گاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می شود و همان روابط خاصی که قبلاً بین این اجزا بود، مجدداً برقرار می گردد، و چون این روابط نزد خدا محفوظ است و ماییم که احاطه ای به آن روابط نداریم، پس تعین و تشخیص جسد به وسیله تعین روح است و جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعین روح متعین می شود، و به همین مطلب اشاره می کند آنجا که می فرماید: (ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَا تَيْبَتُكَ سَعِيًّا)؛ یعنی بلافاصله (وجود پیدا کرده) و با سرعت پیش تو می آیند (همانجا).

برای جمع بندی مباحث و تحلیل دیدگاه حکمت متعالیه باید در نظر داشت آنچه در جریان احیای موتی در موارد پیشین (زنده شدن قوم در مقابل دیدگاه حضرت حزقیل و احیای ارمیا یا عزیر نبی) رخ داده است، بازسازی استخوان ها و روییده شدن گوشت و پوست جدید است. اما طبق مبانی صدرایی برای تعلق نفس به بدن دو حالت متصور است: ۱. بازسازی بدن بدون مشارکت نفس و سپس تعلق نفس به آن؛ ۲. بازسازی بدن با مشارکت نفس. فرض اول به دو دلیل منتفی است: اول، اطلاق تناسخ بر آن و دوم، عدم وجود منحصص برای تعلق نفس به بدن جدید با توجه به عبارات ملاصدرا و مباحثی که پیش تر بیان گردید. بنابراین، تنها فرض باقی مانده با تحفظ بر مبانی صدرایی، فرض دوم است: اعطای نقش فاعلی و مشارکتی به نفس در بازسازی بدن. احتمالاً به همین دلیل علامه طباطبایی نیز تلویحاً همین پاسخ را به پرسش مقدر تناسخ در بحث احیای موتی

ارائه می‌دهد. باید توجه کرد آنچه در این تبیین مطرح است، نوعی مشارکت وفاعلیت نفس در بازسازی اجزاست؛ بدین معنا که آماده شدن کالبد بدن و سپس تعلق نفس به آن نفی می‌شود تا مشکل تناسخ نیز پیش نیاید؛ اما اینکه دقیقاً در کیفیت احیا، چقدر نفس نقش داشته و حیث واسطه‌ای و فاعلیت آن تا چه میزان و به چه کیفیت است، در این بحث به آن پرداخته نمی‌شود.

این برداشت از کیفیت احیا، با مبانی و دیدگاه‌های ملاصدرا، به‌ویژه تفکیک صفات وجودی بما هو وجود از صفات وجودی بما هو ماهیه، وحدت جمعی نفس و نقش ایجادی نفس در بحث معاد جسمانی نیز پشتیبانی می‌شود. وقتی بدن و جسم مادی از صفات وجودی بما هو ماهیه بوده و ملاصدرا همواره بر عدم سرایت دادن خواص ماهیات به واقعیات و خواص واقعیات به ماهیات تأکید دارد (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۵۸ و ۵۹، ج ۳، ص ۳۵۹؛ ۱۳۶۰، ص ۱۶ و ۱۷). اصالت وجود در کنار وحدت جمعی نفس، نقش تعیین‌کننده‌ای در تبیین فلسفی رجعت و احیای موتی دارد. لذا اصالت وجود، یکی از اصولی است که ملاصدرا نظریه معاد جسمانی خود را بر پایه آن به شیوه فلسفی مدلل و مبرهن می‌کند و کارکرد آن در بحث حاضر به اندازه مبنایی بودن این نظریه در مباحث نفس‌شناسی ملاصدراست.

از نظر ملاصدرا، نفس حقیقتی ذومراتب است که در مرتبه ذات، مجرد و بسیط است و با وحدت جمعی خود کمالات مراتب مادون و همه قوا را به نحو اعلی و اشرف داراست (همو، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۱۲۰، ۱۳۳ و ۱۳۴، ۲۲۰، ج ۳، ص ۳۲۵، ج ۹، ص ۶۱-۶۴؛ ۱۳۶۳، ص ۵۵۳ و ۵۵۴) و این وضعیت برای سایر مراتب نفس نسبت به مرتبه مادون به همین نحو مطرح است؛ یعنی کافی است نقش فاعلی نفس ولو در حد واسطه و فاعل مباشر به این مسئله اضافه شود تا با حل مشکل مخصص و تناسخ، به شکل‌گیری تبیینی منطبق بر مبانی صدرایی از احیای موتی با ابدان مادی بینجامد؛ به‌خصوص که قبلاً صدرالمآلهین در تبیین خود از معاد جسمانی و اعطای حیث ایجادی به نفس برای انشای بدن اخروی، راه را بر فهم بهتر این تبیین هموار کرده است. گرچه اقتضای نشئه آخرت، بدن اخروی و لازمه عالم مادی، بدنی عنصری است؛ کما اینکه اقتضای عالم برزخ، بدنی مثالی و برزخی است، اما این نفس است که با ذومراتب بودن خود، منطبق با عوالم وجودی است. نفسی که به اذن الهی قادر به انشا و ایجاد بدن اخروی است، می‌تواند در

به وجود آمدن بدن مادی نیز در این نشئه نقش ایفا کند و از این رهگذر برای همیشه از اطلاق تناسخ بر آن مصون ماند؛ حتی اگر از بدن قبل اثری هم نمانده باشد. البته این بدان معنا نیست که به فرایندی کاملاً شبیه آنچه ملاصدرا در معاد جسمانی مدعی است قائل باشیم. اما نکته مشترک در بدن اخروی و بدن بازسازی شده در احیای اموات و احتمالاً رجعت، جهت فاعلی نفس (ولو بدون مشارکت ماده) همراه با حیث امکانی آن است که به صدور بدن از نفس در عالم آخرت می‌انجامد.^۱ این دو امر در فرایند احیای موتی نیز می‌تواند مطرح باشد؛ هرچند نفس در احیای موتی، پس از جدا شدن و تجرد از بدن مادی، مجدداً آهنگ بازگشت به نشئه دنیا را دارد و همین، نقطه افتراق از بدن ایجادشده در عالم آخرت است.

اما آیا در سایر موارد احیای موتی نیز می‌توان چنین تبیینی ارائه کرد؟ به‌ویژه در واقعه مرگ و احیای همراهان حضرت موسی 7 در جریان درخواست رؤیت خداوند سبحان و مواردی که بدن کاملاً سالم بوده و ظاهراً نیازی به جمع شدن و ترمیم ندارند، برخلاف سایر مواردی که به نحوی جمع‌آوری اجزای پراکنده و حتی روییده شدن گوشت و استخوان جدید به دلیل پوسیده شدن و خاک شدن آنها مطرح است، آیا این قاعده برقرار است؟

برای بررسی بهتر این نحوه از احیای موتی، باید توجه کرد طبق آیات و روایات و تفاسیر مربوط، عده‌ای از قوم حضرت موسی 7، تصدیق و پذیرش قول وی را منوط به دیدن آشکار خدای سبحان نمودند که تفصیل آن در روایات و تفاسیر مربوط موجود است. در جریان این درخواست مرگ آنها را فرامی‌گیرد - توجه شود که مفسران صاعقه در (فَأَخَذْتُمْ الصَّاعِقَةَ) را به سه معنای آتشی که از آسمان می‌آید، مرگ و صاعقه تعبیر نموده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۴۱) - و سپس به لطف الهی زنده می‌شوند. در این جریان، به‌واسطه مرگ، نفس تعلق خود را از بدن قطع می‌کند و در جریان احیا مجدداً به بدن تعلق می‌گیرد. با توجه به عبارات ملاصدرا در نقد تبیین برخی متکلمان از معاد

۱. «فكذلك النفوس على ضربين، منها ما يتعلق بالأبدان المستحيلة الكائنة... و منها، ما لا يتعلق بالأبدان المستحيلة المادية بل الأبدان ينشأ منها و يوجد بتبعيتها من دون استعداد مادة و انفعال و تغير من حال إلى حال بل بمجرد جهة فاعلية في النفس مع حيثية إمكانها و قصورها عن درجة الكمال التام العقلي» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰، ص ۳۹۳).

جسمانی، ظاهراً همین‌جا تعریف ملاصدرا از تناسخ بر واقعه صدق می‌کند و احیای مذکور را در دایره مصادیق تناسخ ملکی قرار می‌دهد؛ درحالی‌که چون بدن سالم است و هیچ‌گونه نقش فاعلی واسطه‌ای برای نفس در جمع‌آوری و ترمیم بدن مطرح نیست، نمی‌توان به توجیهاات قبل تمسک نمود.

اما نکته قابل توجه در این بحث عبارات تفسیر ملاصدرا ذیل آیه مذکور است. صدرالمتألهین در حالی که کاملاً به این اشکال واقف است، پس از طرح اشکال تناسخ به آن پاسخ می‌گوید. او از قول گوینده‌ای اشکال را چنین نقل می‌کند: «وقتی انسان مُرد، تعلق نفس به بدن قطع می‌شود و دیگر بدن صلاحیت تعلق مجدد نفس را به آن ندارد. پس اگر فرض کنیم انسان دوباره زنده شود، به این معناست که نفس بار دیگر در این دنیا به بدن تعلق گیرد و این همان نسخ است و تناسخ محال است». ملاصدرا در پاسخ به این اشکال می‌گوید: اگر نفس در این عالم به بدن مابین دیگری تعلق بگیرد، محال است؛ حال آنکه در اینجا بدن یکی است و تعلق نفس متعدد است و این مورد از مصادیق تناسخ نیست. ملاصدرا تصریح می‌کند: چون بدن فاسد نشده است، هنوز صلاحیت دارد نفس به آن تعلق گیرد.^۱

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ملاصدرا در پاسخ به اشکال مذکور، به‌رغم تصور اولیه، بدن پس از مرگ را تا وقتی فاسد نشده است، واجد صلاحیت لازم برای تعلق مجدد نفس به بدن می‌داند. به عبارت دیگر، بدن زید پس از مفارقت نفس از بدن تا وقتی فاسد نشده و سالم است، هنوز بدن زید است و عباراتی که پیش از این از اسفار نقل شد و بدن زید را پس از مرگ از دایره انتساب به زید خارج می‌کرد، مربوط به زمانی است که ظاهر بدن تغییر کرده و سالم نمانده باشد.

نکته قابل توجه در این تحلیل و بررسی‌ها، ترتیب تالیف آثار صدرالمتألهین است. باید در نظر داشت از آنجاکه تفسیر سوره بقره ملاصدرا در اواخر عمر گراندقدر این حکیم

۱. «و لقاتل أن يقول: الإنسان إذا مات قطع تعلق النفس عن بدنه و فسد البدن عن صلاحية تعلقها. فإذا فرض إحياءه كان ذلك بتعلق النفس مرة أخرى ببدن في هذا العالم. فكان ذلك نسخاً و التناسخ محال، بخلاف الحشر- فإنه في عالم آخر؟ و الجواب: انّ التناسخ إنّما يلزم لو تعلقت النفس من بدن إلى آخر مبائن في هذا العالم- كما ذكرت- و لكن البدن إذا كان واحداً، و كان التعلق متعدداً فلا يلزم ذلك و لعلّ الأبدان- فيما نحن فيه- لم تفسد بالكلية، و لم تخرج عن صلوح تعلق النفس بها» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۴۱۷).

و پس از مباحث معاد اسفار نگاشته شده است (عبودیت، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۳) در جمع‌بندی اقوال ملاصدرا باید متون متأخر حاکم بر متون قبلی و تکمیل‌کننده آن لحاظ شود. لذا قول ملاصدرا در تفسیرش بر سوره واقعه بر سایر اقوال متون قبلی مرجح است. هرچند اگر عمر پربرت این حکیم گرانقدر به ادامه تفسیرش بر آیات انتهایی سوره بقره و نیز آیات سوره آل عمران کفاف می‌داد، می‌توانستیم دیدگاه روشن و شفاف صدرالمآلهین را در باب احیای موتی و رجعت به‌خوبی دریافت نماییم.

نتیجه‌گیری

طبق مبانی حکمت متعالیه در بحث احیای موتی، اگر بدن قبلی، سالم مانده باشد، در تعلق مجدد نفس به بدن، اساساً «بدن دیگر» مطرح نیست تا تعریف تناسخ ملکی بر فرایند مذکور صدق کند. اما اگر ظاهر بدن قبلی تغییر یافته و صورت بدن باقی نباشد، مانند داستان پرنندگان در درخواست حضرت ابراهیم ۷ یا نه صورت و نه برخی از اجزای قبل باقی نباشند، مانند مردگانی که پس از مرگشان تنها استخوان‌های ایشان باقی مانده است، می‌توان با لحاظ نقش ایجادی نفس در جمع‌آوری اجزای بدن جدید، از اطلاق تناسخ ملکی بر فرایند مذکور ممانعت به عمل آورد؛ زیرا دیگر «تعلق نفس به بدن (پیش‌ساخته)» مطرح نیست تا پای تناسخ به ماجرا باز شود؛ بلکه بحث از جمع‌آوری بقایای بدن قبل و مشارکت نفس در ایجاد مواد و اجزای بدن جدیدی است که همین نفس تعیین‌بخش آن است. این تبیین با مبانی صدرایی نظیر اصالت وجود و وحدت جمعی نفس در مرتبه ذات پشتیبانی می‌شود. همه این مباحث در فرضی مطرح هستند که به احیای اموات با بدن عنصری قائل باشیم، نه بدن مثالی یا تصرف در متخیله مشاهده‌کنندگان زنده شدن اموات.

کتابنامہ

* قرآن کریم.

۱. ابن بابویہ، محمد بن علی (۱۳۹۸ق). التوحید. قم: جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، موسسہ النشر الاسلامی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۳ و ۸). چاپ سوم. بیروت: دارصادر.
۳. راغب اصفہانی، حسین بن محمد (بی تا). المفردات فی غریب القرآن. تحقیق محمد سید گیلائی. بیروت: دارالمعرفہ.
۴. بستانی، فواد افرام (۱۳۷۰). فرهنگ ابجدی (المنجد الابدی). ترجمہ رضا مہیار. تہران: اسلامی.
۵. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۶۲). الإیقاظ من الہجعة بالبرہان علی الرجعة. تہران: [بی نا].
۶. حسن زادہ آملی، حسن (۱۳۸۰). شرح العیون فی شرح العیون. ترجمہ ترجمہ ابراہیم احمدیان، سید مصطفی بابایی. قم: قیام.
۷. رفیعی قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۸). رجعت و معراج بہ ضمیمہ ہفت مقالہ دیگر. بہ اہتمام محمدرضا بندرچی. قزوین: طہ؛ مرکز نشر میراث فرہنگی قزوین.
۸. زنوزی، علی بن عبد اللہ (بی تا). سبیل الرشاد فی اثبات المعاد. نسخہ چاپ سنگی.
۹. صانعی درہبیدی، منوچہر (۱۳۶۶). فرہنگ فلسفی. تہران: حکمت.
۱۰. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراہیم (۱۳۸۰) المبدأ و المعاد. تصحیح و مقدمہ سید جلال الدین آشتیانی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ علمیہ قم، مرکز انتشارات.
۱۱. _____ (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم (ج ۷). چاپ دوم. قم: بیدار.
۱۲. _____ (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب. تہران: موسسہ تحقیقات فرہنگی.
۱۳. _____ (۱۳۶۰). الشواہد الربوبیة فی المناہج السلوکیة. چاپ دوم. مشهد: المرکز الجامعی للنشر.

۱۴. _____ (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (باحاشیه علامه طباطبائی) (ج ۱، ۳، ۸-۹). چاپ سوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۵. طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۹ق). الرسائل التوحیدیة. بیروت: مؤسسة النعمان.
۱۶. _____ (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۲). چاپ پنجم. قم: جامعه مدرسین حوزة علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۷. طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق). الاحتجاج. مشهد: المرتضی.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن (ج ۱). تحقیق محمد جواد بلاغی. چاپ سوم. تهران: ناصر خسرو.
۱۹. طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۴۱۶ق). مجمع البحرین (ج ۲). قم: مؤسسة البعثة.
۲۰. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۸). درآمدی به نظام حکمت صدرایی (ج ۱). چاپ دوم. قم: موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ۱.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). کتاب العین (ج ۴). تحقیق مهدی مخزومی، ابراهیم سامرائی. چاپ دوم. قم: هجرت.
۲۲. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی (۱۳۸۳). گوهر مراد. مقدمه از زین العابدین قربانی لاهیجی. تهران: نشر سایه.
۲۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار (ج ۱۰). چاپ دوم. بیروت: [بی نا].
۲۴. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات. تحقیق مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.